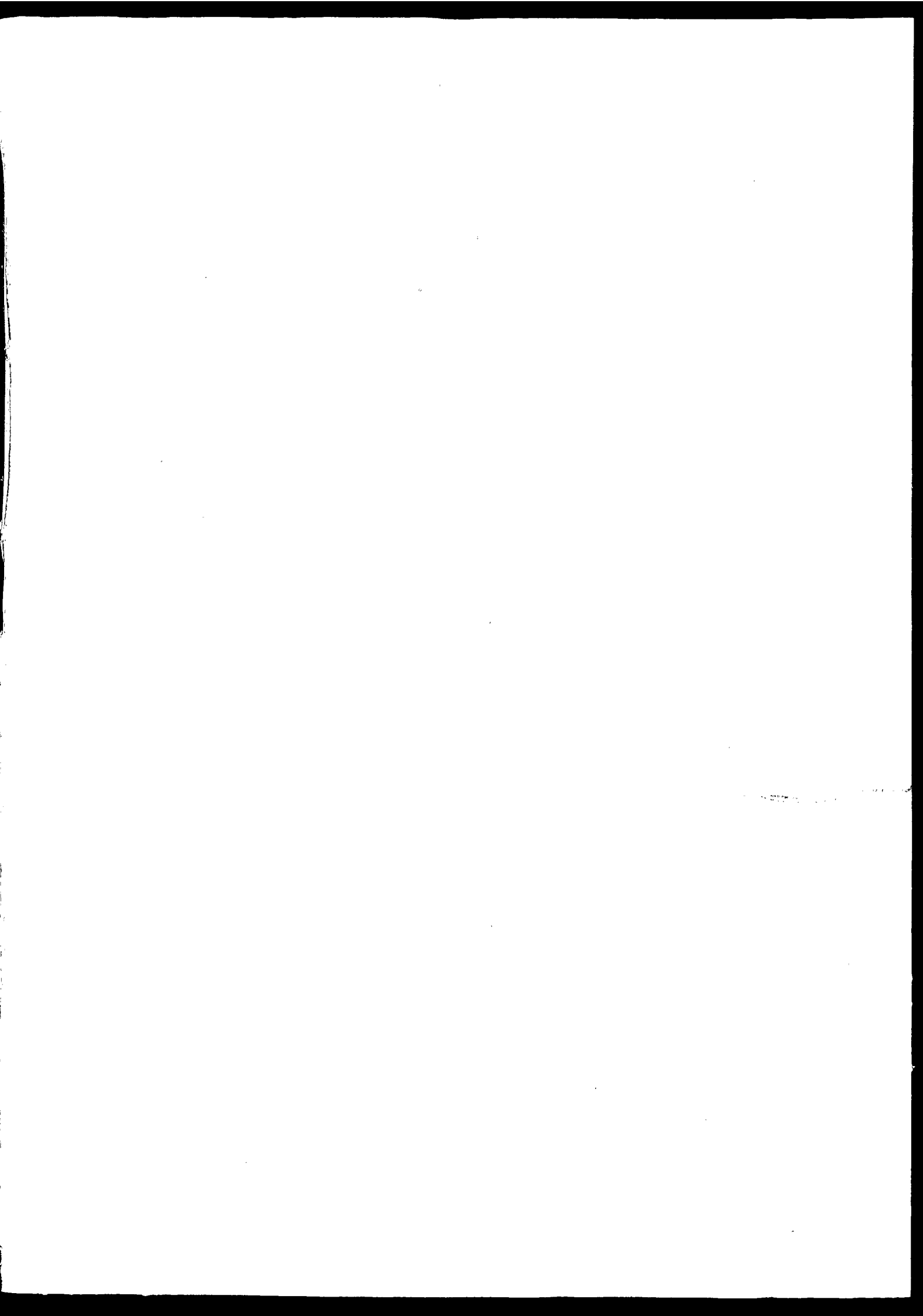


اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ





دانشگده ادبیات و علوم انسانی دکتر طی شریعتی

دانشگاه فردوسی مشهد

عنوان:

فرهنگ اصطلاحات و ترکیبات و نوادر لغات

دیوان خواجوی کرمانی

پایان نامه:

دوره کارشناسی ارشد رشته ادبیات فارسی

۱۳۷۸ / ۳ / ۲۰

استاد راهنما:

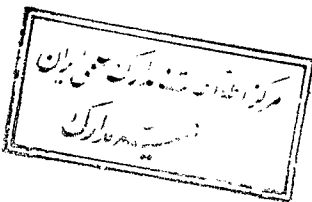
جناب آقای دکتر محمد مهدی ناصح

استاد مشاور:

جناب آقای دکتر محمد رضا راشد محصل

به کوشش:

رفعت یعقوبی چترودی



• F 171 AY71



فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	زندگی خواجه
۴	آثار خواجه
۸	ممدوحان خواجه
۱۲	ویژگیهای شخصیتی و اخلاقی خواجه
۱۳	افکار و عقاید خواجه
۱۶	خواجه و شعرای متقدم
۱۹	خواجه و حافظ
۲۴	خواجه، نخلبند شعرا
۲۵	طرز سخن خواجه
۲۷	شیوه کار
۳۱	یادداشتها
از ۳۴ تا ۲۴۴	فهرست لغات و اصطلاحات و ترکیبات
۲۴۵	فهرست منابع و مأخذ



مقدمه

زندگی خواجه

ابوالعطا کمال‌الدین محمود بن علی، خواجه‌ی کرمانی در شب یک‌شنبه بیستم ذی‌الحجه سال ۶۸۹ هـ ق مطابق سال ۱۶۰۲ رومی و ۶۵۹ یزدجردی، ۱۷ دی‌ماه ۲۱۲ جلالی در کرمان متولد شد. او خود تاریخ ولادتش را به طور دقیق در مثنوی ^۱گل و نوروز^۲ چنین به نظم آورده است:

بر این مینوی مینا نام زرکار	چو آدم گشت گندم را خریدار
شب روز الف از مه شده کاف	فکنده آهوی شب نافه از ناف
رسیده ماه ذوالحجه به عشرین	به بام آورده گردون خشت زرین
ز هجرت ششصد و هشتاد و نه سال	شده پنجاه روز از ماه شوال
وگر عقدت ز رومی می‌گشاید	دو افزون بر هزار و ششصد آید
ورت خود یزدجردی می‌دهد دست	یکی را طرح کن در ششصد و شست
ور از زیج ملکشاهی سگالی	شده هفده ز دیماه جلالی
دو صدرا ضبط کن وانگه دو شش خواه	که روشن گرددت سال ملکشاه
ز پیران پرس کاین چند است و آن چون	که از پیر آید این تاریخ بیرون
چنین آمد حروف هفت هیکل	نجوم چرخ را این بود مدخل
من از کتم عدم برداشتم راه	سمن زار وجودم شد چراگاه
بزکوهی در آن دم در کمر بود	شهنشاه فلک زرین سپر بود
زحل کو بود طالع را خداوند	به برج بزّه بود افتاده در بند
پدر محمود کرد آن لحظه نامم	ولی من خود نمی‌دانم کدامم

ذکر چنین تاریخ تولّد دقیقی نشان می‌دهد که خاندان خواجه از بزرگان بوده‌اند. او دوران کودکی و جوانی خود را در کرمان گذرانده است و به کسب علوم متداول آن زمان و رموز شاعری پرداخته. خود او در «روضه‌الانوار» حکایتی را از دوره کودکیش نقل می‌کند که مبین این مطلب است که از همان آغاز کودکی شعر می‌گفته. می‌گوید: شبی فرشته نکومنظر و نورانی طلعتی به

خوابش در می‌آید و پیامی را از خداوند برایش می‌آورد و برای او با زبان و بیانی فصیح سخن می‌گوید این زبان‌آوری و گشاده‌سخنی در دل و جان خواجو اثر می‌کند. خواجو واقعه خواب را برای خوابگزار شرح می‌دهد و او می‌گوید تو شاعر بلند آوازه‌ای می‌شوی:

شبر و خوابم در مردم ببست	دیده‌ام از دیده انجم ببست
دیدم از این پنجره تابناک	کرده ملک روی در ایوان خاک
در نظرم داد تکلم بداد	در دل من چشمه جان برگشاد
باز نمودم به معبر تمام	گفت که ای طوطی شیرین کلام
ملک سخن زان تو خواهد شدن	عقل ثنا خوان تو خواهد شدن

خواجو قبل از آغاز مسافرت‌هایش در کرمان تأهل اختیار کرده و صاحب فرزند شده بود، زیرا در مسافرت‌ها از دوری فرزند می‌نالید و بر فراق او اشک حسرت می‌بارد. وقتی که دوستانش او را به شکیبایی دعوت می‌کنند می‌گوید:

ای یار عزیز اندوه دوری تو چه دانی من دانم و یعقوب فراق رخ فرزند

دیوان، ص ۴۳۲

او در «کمال‌نامه» نیز که در سال ۷۴۴ ه.ق. پایان یافته فرزند خود را به نام مجیرالدین علی و کنیه ابوسعید خوانده است و مورد پند و اندرز قرار داده است. او تخلص خود را «خواجو» که ظاهراً تلفظ دیگری از کلمه «خواجه» می‌باشد برگزیده است. کلمه «خواجه» در گذشته برای ادب و احترام به ابتدای نام اشخاص اضافه می‌شد. تلفظ «خواجو» با پسوند «او» از خصوصیات زبانی مردم کرمان است، بدون اینکه معنی تصغیر یا تحبیب داشته باشد. خواجو از همان ابتدا همیشه آرزوی سفر از کرمان و رفتن به سوی عراق بویژه شیراز را داشت و در ابیات زیادی این مطلب را بیان کرده است:

خرم آن روز که از خطه کرمان بروم دل و جان داده ز دست از پی جانان بروم

دیوان، ص ۳۱۲

و بالاخره هم این آرزوی خود را عملی نموده؛ احتمالاً سفرهای خواجو در حدود سالهای

۷۱۸ ه.ق. و ۷۱۹ ه.ق. که بیست و نه الی سی سال داشته، آغاز شده است و تا سال ۷۳۷ ه.ق. ادامه داشته است.

به احتمال زیاد اولین سفرش به شیراز بوده، بعد به کازرون رفته و با مکتب مرشدیه آشنا می شود، و مرید عارف بزرگ شیخ امین الدین محمد بلیانی (وفات ۷۴۵ ه.ق.) می گردد و مجاور آرامگاه سر سلسله فرقه مرشدیه ابواسحق ابراهیم کازرونی می شود.

بعد به سمنان می رود و در صوفی آباد آن جا به خدمت علاءالدوله سمنانی (وفات ۷۳۶ ه.ق.) می رسد و مرید وی می شود.

همچنین شهرهای عراق، خوزستان، آذربایجان، بغداد، مصر و شام را سیاحت کرده است. خواجه در بغداد به خوشی و ریشخند می زیسته و از مکرمت امیر ایلکانی برخوردار بوده است. به همین دلیل همواره با حسرت از بغداد یاد می کند:

دامنم دجله بغداد شد از حسرت آن که نسیمی رسد از جانب بغداد مرا

دیوان، ص ۱۷۸

در مصر هم معزز و مکرم بوده و پارسی زبانان آن سرزمین به اشعار او اشتیاق فراوان نشان می داده اند. به همین سبب از مصر هم به خوبی یاد می کند:

من که در مصر چو یعقوب عزیزم دارند چه نشینم ز پی یوسف کنعان بروم

دیوان، ص ۳۱۲

بعضی از سفرهای خواجه به خاطر ملازمت دربار امیران بوده است، از جمله همراهی اش با شاه شیخ ابواسحق در سفرهای اصفهان، کرمان، یزد و اقامتش در شیراز به عشق او بوده است. بالاخره برای دیدار زن و فرزند به وطن باز می گردد، مراجعت او به کرمان حدود سالهای ۷۳۸ ه.ق. یا ۷۳۹ ه.ق. می باشد، زیرا تا سال ۷۳۷ که آریاخان را ستایش و مرثیت گفته در تبریز به سر می برده و در مقابل در سال ۷۴۰ ه.ق. که امیر شیخ به کرمان آمد و در ترمیم و تعمیر قلعه کرمان اهتمام فرمود، خواجه در کرمان بوده و در مدح امیر شیخ قطعه ای سروده است:

طلوع کرد ز مشرق مه سپهر جلال نزول کرد به کرمان شه ستاره غلام
جمال دینی و دین شاه شرق ابواسحق که قاصر است زادراک پایه اش او هام....

خواجو ده سال آخر عمرش را بیشتر در کرمان و شیراز مقیم بود و به نظم مثنویها و نگارش رسایل نثری خود مشغول بوده است.

وی ظاهراً به سبب درد پا که در اثر شکستن استخوان داشت، مدت‌ها رنجور بود و بعید نیست این اتفاق پس از سماع افتاده باشد، چنان که از این چند رباعی برمی آید:

آن لحظه که سرمست من بی سر و پای ز آن پرده‌سرا برون شدم پرده‌سرای
گفتم که ز پایه پای بر چرخ نهم پایم بشد از جای و بماندم بر جای

دیوان، ص ۵۵۳

* * *

پایم که ز آزار نبودی اثرش گردی نرسیدی به کس از رهگذرش
بس مالش از او ز خرده گیران دیدم آری چه توان کرد که گشتست سرش

دیوان، ص ۵۴۱

خواجو تا سال ۷۵۳ در قید حیات بود و قبل از آن که شیراز به دست سپاه مبارزی فتح شود، در گذشته است. در تاریخ جعفری سبب وفات خواجو چنین نگاشته شده است که در باب ختان خلف صدق شیخ ابواسحق علی سهل قصیده‌ای در سلک نظم کشید. شیخ ابواسحق یک طبق پر زر صله آن بدو بخشید، مقارن آن حال مولانا متغیرالاحوال شده و درگذشت. در این تاریخ وفات شکی نیست، اما قبول سبب مرگ وی اگر صحیح هم باشد، برای ما که اکنون در دیوان شاعر قصیده‌ای در تهنیت و سور ختان علی سهل نمی بینم چندان آسان نیست.^۱ او به احتمال زیاد در شیراز در گذشته است. آرامگاه او در جایی به نام «تنگ الله اکبر» مجاور دروازه قرآن شیراز می باشد.

آثار خواجو

او هم به صورت منظوم و هم به شکل منثور از خود آثاری بر جای گذاشته. آثار منظومش عبارت است از:

۱- دیوان اشعار، شامل پانزده هزار و هفتاد و شش بیت که در دو دیوان به نامهای

الف: صنایع الکیمال دارای ده هزار و هفتصد و سی و شش بیت شامل قصاید، ترکیبات، ترجیعات، مخمس، قطعات و غزلیات است. غزلیات این دیوان نیز شامل دو دسته است: دسته اول غزلهایی است که در دوره اقامت و سکون سروده شده است و «حضریات» نام دارد و دسته دوم غزلهایی که هنگام سیر و سیاحتها گفته شده و «سفریات» خوانده می شود.

ب: دیوان بدایع الجمال که دارای چهار هزار و سیصد و چهل بیت است و شامل قصاید، غزلیات، ترکیبات، ترجیع بند، مخمس و رباعیات می باشد. غزلیات این دیوان «شوقیات» نامیده شده است.

۲- مفاتیح القلوب و مصابیح القلوب، برگزیده گونه ای است که خواجه از اشعار خود ترتیب داده و به نام امیر مبارزالدین محمد آغاز کرده و با نام شاه منصور ختم کرده است. این کتاب در سال ۷۴۷ ه.ق. پایان یافته است.

۳- مثنویها که پنج مثنوی است به پیروی از خمسه نظامی و یک مثنوی هم به تقلید از شاهنامه فردوسی بدین شرح:

الف: همای و همایون، بر وزن اسکندرنامه نظامی (مقارب) شامل چهار هزار و چهار صد و هفت بیت می باشد. داستان عشق و عاشقی شاهزاده ای به نام «همای» و دختر فغفور چین به نام «همایون» است. خواجه این منظومه را ابتدا به نام سلطان ابوسعید و خواجه غیاث الدین محمد وزیر گفته اما بعد از مسافرت به تبریز سلطان ابوسعید وفات یافت و خواجه آن را به نام شمس الدین صاین و پسرش عمیدالملک رکن الدین نموده است. این مثنوی در سال ۷۳۲ ه.ق. پایان یافته است.

ب: گل و نوروز، بر وزن خسرو و شیرین نظامی (بحر هزج) است و دارای دو هزار و پانصد بیت می باشد. این مثنوی را خواجه به نام تاج الدین احمد عراقی افتتاح و به نام شاه شیخ ابواسحق تمام کرده است. سال پایان این اثر سال ۷۴۲ ه.ق. می باشد. این اثر هم مانند همای و همایون داستان عشق و عاشقی شاهزاده ایرانی «نوروز» با دختر پادشاه روم «گل» است.

ج: روضة الانوار، در وزن مخزن الاسرار نظامی (بحر سریع) و شامل دو هزار و دو بیست و

بیست و چهار بیت است. روضة الانوار شامل هفده مقاله در سیر و سلوک می باشد. خواجه آن را به نام شمس الدین محمد صابین قاضی آغاز و به نام شیخ مرشد ابواسحق کازرونی و شیخ امین الدین کازرونی تمام کرده است. نظم این اثر در سال ۷۴۳ ه.ق. پایان یافته است.

د: کمال نامه، بر وزن هفت پیکر نظامی (بحر خفیف) و دارای هزار و هشتصد و چهل و نه بیت است. شامل دوازده باب در سیر و سلوک و گفتارهایی از عناصر و ارواح و عقول. در مقدمه این مثنوی خواجه از روان شیخ مرشد الدین استعانت می جوید و به نام سلطان امیر شیخ ابواسحق اینجو اثرش را به پایان می رساند. در زمستان سال ۷۴۴ ه.ق. نظم این مثنوی به اتمام رسیده است. ه: گوهرنامه، بر وزن خسرو و شیرین نظامی (بحر هزج) دارای هزار و سی و دو بیت می باشد و به نام بهاء الدین محمود وزیر به نظم در آمده و به مدح امیر مبارز الدین ابتدا شده است. خواجه در آغاز این مثنوی گفته است: روزی بهاء الدین به اتفاق نزدیکان درگاه به عزلت خانه وی فرود آمد و او را نوازش فرمود و رفت و دگر روز خادمی «عنبر» نام را با دامنی زر و دینای ششتری پیش وی فرستاد، خواجه به پاداش نیکبهای او این مثنوی را که تذکره ای است از اجداد این وزیر خاصه خواجه نظام الملک وزیر مشهور سلطان ملکشاه سلجوقی، به نام وی سروده است. گوهرنامه از لحاظ ضبط سلسله نسب اولاد خواجه نظام الملک که در حدود سیصد سال در ایران سربلند و بزرگوار وزارت کرده اند در خور اهمیت فراوان می باشد. این مثنوی در سال ۷۴۶ ه.ق. به اتمام رسیده است.

و: سام نامه، داستانی عشقی است که بر وزن شاهنامه فردوسی (بحر متقارب) می باشد. این اثر حماسی و عشقی در باره عاشق شدن سام نریمان بر دختر فغفور چین و ماجراهای عاشقانه و خصمانه بین آنهاست و متضمن دلاوریها و جنگهای متعدد سام.

تعداد ابیاتش بین چهار تا چهارده هزار بیت ذکر شده است، بعضی آن را از خواجه نمی دانند لیکن چون به اسلوب سخن خواجه شباهت تام دارد نسبت آن به دیگری خطاست.

استاد دکتر منصور رستگار فسایی در مورد «سام نامه» بحثی دارند که در این جا خلاصه ای از آن ذکر می شود، ایشان می گویند: «سام نامه» و «همای و همایون» در حقیقت یک داستان متحدند

با ابیاتی همانند که فقط در نام برخی از قهرمانان اصلی با هم تفاوت دارند و به نظر من خواجه ابتدا سام‌نامه را ساخته است و بعداً با حفظ تمامی اجزای داستانی و ابیات آن، نام «سام» را به «همای» و نام معشوق سام - پری‌دخت - را به «همایون»، «ویس و یسان» را به «قیس قیسان»، «قمرخ» را «سمن‌رخ»، «گنجینه دژ» را به «زرینه دژ» تغییر داده و در نام برخی از مکانها دگرگونی ایجاد کرده است و با افزودن مقدمات و مؤخرات و حذف بخشهایی از «سام‌نامه» مثنوی «همای و همایون» را پدید آورد. از آن جا که به نظر می‌رسد «سام‌نامه» از کارهای روزگار جوانی و بی‌تجربگیهای او در شاعری باشد و طبعاً غث و سمین در آن بسیار بوده است، وی در ضمن گزینش داستان «همای و همایون» ابیات سست «سام‌نامه» را حذف کرده و به جای چهارده هزار و پانصد بیت «سام‌نامه»، چهار هزار و چهار صد و هفت بیت «همای و همایون» که نود درصد همان ابیات «سام‌نامه» است، عرضه داشته. بدین ترتیب خواجه فصلی نو و قابل تعمق را در نقد ادبی گشوده است که چگونه هنرمند می‌تواند با اشراف و تسلط و لطف طبع استخراجی توأم با تلخیص از اثر مفصل و مشروح خود ترتیب دهد و حتی صحنه‌ها و قهرمانها و وقایع را دگرگون سازد بدون این که به استخوان‌بندی داستان خللی وارد آید.

دلایل صحت انتساب «سام‌نامه» به خواجه بدین جهت است که وی در دو جای «سام‌نامه» صریحاً ذکری از «خواجه» آورده، ثانیاً سبک آن کاملاً با سبک خواجه می‌خواند، ثالثاً یکی بودن بیشتر مطالب و داستانهای «سام‌نامه» با «همای و همایون» می‌باشد.^۲

آثار منشور خواجه عبارت است از:

۱- رساله‌البادیه، که در مناظره نمد و بوریاست و خواجه آن را در سوانح سفر مکه و داستان گذار وی به خانقاهی و دیدار پیری که خود را «معروف کرخی» می‌نامید، با نثری فصیح نوشته شده است. تاریخ اتمام آن سال ۷۴۸ ه.ق. است.

۲- رساله سبع‌المثانی، که در مناظره تیغ و قلم است و به نام امیرمبارزالدین محمد نوشته شده. این رساله دارای نثری مغلق است و بیخ سال ۷۴۸ ه.ق. تألیف شده است.

۳- رساله‌المنظرة شمس و سحاب، که سال تألیف آن دقیقاً معلوم نیست، احتمالاً در سال

۷۴۸ یا سالی پس از سبع‌المثانی اتمام یافته.

۴- رساله شمع و شمس

۵- رساله شمع و پروانه

ممدوحان خواجه

ممدوحان او چهار طبقه‌اند: سلاطین، امراء، وزرا، مشایخ و عرفا

الف- سلاطین:

۱- سلطان ابوسعید بهادرخان (۷۳۶-۷۱۶ ه.ق.) نهمین پادشاه مغول و آخرین ایلخان

مهم. خواجه در دیوان شعری یک قصیده در مدح او دارد با این مطلع که:

سایه یزدان علاء دین و دنیا بوسعید خان کسری مرتبت خاقان اسکندر جناب

دیوان، ص ۵

شاعر، مثنوی «همای و همایون» را به نام او به نظم در آورده اما قبل از تقدیم اثر به

ممدوحش، سلطان ابوسعید درگذشت.

۲- آریاخان (وفات ۷۳۶ ه.ق.) دهمین ایلخان مغول که پنج ماه سلطنت کرد. در قصیده‌ای

خواجه در مدح او گفته است:

اعظم جلال دینی و دین آنکه از علو شد پایمال همت او فرق فرقدان

والا امیرزاده آفاق «ارپه بیگ» آن کاو به مهر و کینه جهانی است در جهان

دیوان، ص ۱۰۸

۳- امیر شیخ حسن ایلکانی (۷۵۷-۷۳۶ ه.ق.) معروف به شیخ حسن بزرگ و سرسلسله

آل جلایر که در بغداد پادشاه بود.

۴- جمال‌الدین امیر شیخ ابواسحق (۷۵۸-۷۴۴ ه.ق.) پادشاه معروف فارس که به فرمان

امیر مبارزالدین کشته شد.

۵- امیر مبارزالدین محمد بن مظفر (۷۵۶-۷۱۸ ه.ق.) بنیان‌گذار سلسله آل مظفر. خواجه

در مدح وی قصاید بسیار دارد و رسایل منثورش را نیز به نام او تألیف کرده است.

۶- جلال‌الدین مسعودشاه (وفات ۷۴۳ ه.ق.) برادر شاه شیخ ابواسحق اینجو که به سلطنت نرسید.

۷- حسن بن تیمورتاش بن چوپان (۷۴۴-۷۳۶ ه.ق.) معروف به شیخ حسن کوچک مؤسس سلسله چوپانیان

۸- جانی بیگ (۷۵۹-۷۴۱ ه.ق.) که از سلاطین مغول خاندان «باتو» بود و در دشت قبیچاق حکومت می‌کرد.

۹- ملک قطب‌الدین تهمتن گردانشاه که از حکمرانان هرمز بود. خواجه او و برادرش ملک‌نظام‌الدین کیقباد را مدح گفته است. این دو برادر کریم، اهل فضل و ادب را محترم داشته و رعایت می‌کردند از این رو اکثر اطراف و اکناف دانشمندان به خدمت آنان می‌شتافتند
ب- امرا:

۱- امیرناصرالدین محمد بن برهان غوری

۲- امیر صادون بیگ

۳- مظفرالدین خلیل خان

۴- صفی‌الدین عبدالؤمن و جمال‌الدین نیک پی (تهمتن)

ج- وزرا:

۱- خواجه غیاث‌الدین محمد رشیدی (مرگ ۷۳۶ ه.ق.) فرزند خواجه رشیدالدین فضل‌الله و معروف به «صاحب سعید» که وزیر سلطان ابوسعید بود. او از وزرای فاضل و ادب دوست بود و مانند پدر در اکرام و انعام اهل فضل می‌کوشید.

۲- خواجه تاج‌الدین احمد بن محمد بن علی عراقی (مرگ بین ۷۴۲ تا ۷۵۲ ه.ق.) از وزیران مبارزالدین محمد. او از مشوقان و حامیان خواجه بود و گفته‌اند که به دستور او اشعار خواجه را پیش از وفاتش گردآوری کردند. خواجه در مدح این وزیر دانش پرور، قصاید غزایی دارد و در مثنویهایش هم اکثر به یاد انعام بیشمار وی بوده و او را ستوده است.

۳- شمس‌الدین محمود صائن قاضی (مرگ ۷۴۶ ه.ق.) که وزارت امیر مبارزالدین و شاه